

از آن گذشته از احکام اهل تنجیم گوشزد خاقان صاحب قران شده بود که رحلت نایب السلطنه به سالی قبل از رحلت خاقانی است. از این خبر دل از زندگانی خود نیز بر گرفت و مویه در گرفت که گفته اند:

### بیت

هجرت ز وصل غیر خبر می دهد مرا مرگی نوید مرگ دگر می دهد مرا  
چون صحت این خبر به حقیقت پیوست، بعد از گریه و زاری و ملالت و  
اشگ باری فرمان داد که اهالی شهر به تعزیه داری و رسوم و عادات شهر محرم را  
مجدد سازند. و نواب شاهزاده ظل السلطان حاکم و نایب طهران که برادر کهنتر بطنی  
و صلبی نایب السلطنه مغفور بود، مجلس ترحیم فاتحه و تعزیه گرفت و آشفته حال  
بنشست. شاهزادگان و امرا و ارکان دسته دسته و فرقه فرقه با لباس مشکین و خاطر  
غمگین بدانجا رفته آداب تعزیه و تسلیه مرعی می داشتند تا سه روز هنگامه عجیب  
در شهر و کوچه و بازار و تکایا بود و به هر شهری که خبر رسید شور قیامت قیام کرد.  
الحاصل خاقان صاحب قران فرمان داد که فرامین شاهانه به نواب امیرزاده اعظم  
[۳۳۷] محمد میرزا و ملتزمین رکاب و خوانین خراسان نگاهشند و به طرزی شایسته  
و طوری بایسته هر یک را امیدوار و قرین افتخار داشته، لاجین بیک ترکمان غلام  
پیشخدمت راه خراسان برگرفت و اهالی آن ملک به خدمت امیرزاده مأمور شدند،  
و آقا علی اکبر مازندرانی پیشخدمت خاصه با احکام مخصوصه به آذربایجان رفته،  
اهالی آذربایجان را به وجود نواب امیرزاده محمد میرزا و استقرار و استقلال او بر  
جای نایب السلطنه مغفور تسلیه خاطر و تجلیه باطن و ظاهر کرده، احکام قضا نظام  
حضرت خاقانی را به نواب مستطاب امیرزاده کامیاب بهرام میرزا و نواب امیرزاده  
فریدون میرزا و جهانگیر میرزا رسانیده، امیرزادگان از قضیه نایب السلطنه نهایت  
ملال حاصل کردند و به سوگواری پرداختند، ولی خاطر خود را به وجود مبارک  
برادر اعظم اکبر که آنان را به منزله پدر بود خورسند داشتند، عریضه اظهار  
رضامندی از آذربایجان و خراسان به حضور حضرت خاقان رسید.

محمد باقر خان دولو برادر مهتر جناب آصف الدوله که کوتوال شهر طهران و خال  
بلند اقبال حضرت والی و الاثنان نواب امیرزاده محمد میرزا بود با خلعت خاصه  
والی و یکصد (۱۰۰) دست خلاع مهر شعاع عالی دیگر به جهت امر او خوانین آن

سامان روانه ارض اقدس شد و امیرزاده و امرا لباس مشکین را بر آوردند، هكذا میرزا محمدخان بیگلر بیگی که سَمی جد امجد و فرزند آصف الدوله و بطناً نبیره حضرت صاحب قران بود با یکصد (۱۰۰) دست خلعت دیگر برای امیرزادگان آذربایجان و خواتین و حکام بلاد روانه تبریز گشت، و امیرزادگان عظام و قایم مقام و امیر نظام و صاحب منصبان کرام دو ولایت بزرگ لباس عباسی بر آوردند و شعار محمدی تازه کردند. و در این اوقات بعضی سوانح در شیراز روی داد.

### در ذکر گرفتاری

مرتضی قلی خان شقاقی ایل بیگی ایلات فارس

در دست آقابا خان مازندرانی سردار

و وفات ایل بیگی

سابقاً واقعه رفتن ایلات ترک فارسی را به کرمان و باز گردانیدن نواب فرمانفرما آنان را به فارس و تصرف کرمان از دست نواب سیف الملوک میرزا و ایالت نواب امیرزاده هولگو خان مشروحاً مرقوم شد، و سبب اخراج طایفه نوریه از شیراز و اتفاق فارسیه از ترک وتات با یکدیگر نیز پیشی یافت. لهذا ایضاح آن اشارات اینکه ایلخانی فارس از جانب مقربان حضور نواب نایب السلطنه اطمینانی یافته بود و اظهار چاکری بدان دربار می نمود، نواب فرمانفرما نیز این معنی را دانسته تعهد می نمود و به مدهنه می گذرانید تا وقتی اقتضای جزای عمل کند و آن عمال به کیفر و سزای خود رسند.

در این اوقات مرتضی قلی خان برادر اوسط ایلخانی که غالباً در ایلات به بیلامیشی و قشلامیشی اوقات می گذرانید و کمال جلال و نهایت استقلال داشت، چنانکه از شصت هزار (۶۰۰۰۰) خانوار ایلات دوهزار (۲۰۰۰) سوار جرار با اسبهای عربی و ترکی انتخاب و زنده کرده آنان را عمله خود نام نهاده بود. و وقتی سابق بر این با هشت هزار (۸۰۰۰) کس بر سر قمشه تاخته نواب امیرزاده سلیمان خان خانان خلف جناب امیرکبیر را که همشیره زاده نواب فرمانفرما بود از قمشه به فارس برده و نواب امیرزاده شاهرخ میرزای ولد نواب فرمانفرما را بر

جای برنشانید و فرمانفرما ناچار تمکین کرد.

و هكذا وقتی محمد زکی خان نوری به حکم خاقان صاحبقران به وزارت و سرداری فارس تجدید یافت و از طهران به اصفهان آمد که به شیراز گرایید، مرتضی قلی خان جمعیتی برداشته سر راه بر بسته صریحاً او را از آمدن به شیراز ممنوع ساخت، و او ناچار رجعت گزید.

علی الجمله مرتضی قلی خان مردی غیور، جسور، کریم، همیم، مجلل، معظم بود و به حسب شمایل و مخایل و برز و بالا و یال و کوپال و فرّ و شکوهمندی نظیر نداشت، و وقتی در عوالم تهدید گفته بود که: خوانین خراسان را هزار یک ثروت و دولت و عدت و حشمت ما نبوده، مع هذا به سروری و خودسری گذرانیدند، اگر فرمانفرما ما را نخواهد ما تو جهات دیوانی خود را از جزء و جمع فارس موضوع و به خزینه طهران بی میانجی حکمران فارس موصول خواهیم داشت.

علی الجمله در این سال فتنه مآل از جانب نواب شاهزاده ستوده خصال فرمان فرمای فارس، آقابابا خان مازندرانی بارفروشی که از مقام ریاست فراشان به مقام و منصب سرداری فارس رسیده بود مأمور شد که به بهانه وصول و اخذ مالیات بلوکات به جانب قشلاقات رفته به هر نحوی که تواند ایل بیگی را به چنگ آورده به حضور والا رساند. و در معنی در این باب اشارتی از خاقان صاحبقران به نواب شجاع السلطنه و از او به حضرت فرمانفرما ابلاغ رفته بود.

مع القصة آقابابا خان سردار در قلعه پرکان از قلاع بلوک فیروزآباد که متانتی داشت نزول کرد و به لطایف الحیل به مرتضی قلی خان پیغامات مهرانگیز فرستاده متمنی ملاقات شد و عذر از رفتن خود خواست. مرتضی قلی خان عزم دیدار وی کرد، با چهل (۴۰) نفر سوار مرد ربای خاره فرسای خاصه عملی مخصوصه بدان قلعه آمد، آقابابا خان قبل از وقت احتیاط کار به جای آورده تفنگچیان و غلامان همراهی خود را بر فراز و نشیب عمارات و برج و دروازه ترتیب کرده بود.

چون مرتضی قلی خان در آمد دروازه بر بستند و مستعد شدند، سردار بعد از صحبت حکمی که در باب اخذ ایل بیگی از سر کار فرمانفرما صادر شده بود برآورده به وی نمود. ایل بیگی از این سخن برآشفته دشنام و سخط گویان به عزم رجوع به دروازه پویان شد، تفنگچیان مقابل بر حسب مقرر بنیاد افکندن تفنگ کرده

بروی و همراهانش گلوله باریدند، از درون و بیرون نایره فتنه بالا گرفت، بالاخره زخم گلوله بر ران ایل بیگی رسید که از رفتار او ماند، همراهانش بعضی مقتول و برخی اسیر شدند، همانا غالباً برگرد او مدافعه کردند تا به قتل آمدند. از آن پس سردار او را بر بسته به جانب شیراز راند و چاهاری سریع السیر به ابلاغ این خبر قبل از ورود خود فرستاد.

**در شرح گرفتاری  
محمد علی خان ایلخانی فارس و  
میرزا قاسم خان داماد او  
به دست امیرزاده امام قلی میرزا ولد نواب فرمانفرما و  
کور کردن میرزا قاسم خان و  
محبوس نمودن میرزا علی اکبر قوام الملک و  
محمد علی خان ایلخانی**

چون گرفتاری مرتضی قلی خان مسموع فرمانفرما شد، مقرر کرد که امیرزاده امامقلی میرزا به اخذ ایلخانی و میرزا قاسم خان دامادش پردازد. و چون میرزا علی اکبر قوام الملک کلانتر شهریاری منزلت فارس به وسیله قرار مواصلت با ایلخانی متهم گردیده بود، اگر چه حضرت شاهنشاه صاحب قران [۳۳۸] بدان وصلت رضا نداده، همشیره نواب شاهزاده کامران میرزا را به فرزند قوام الملک، میرزا فتحعلی خان که انجب و اعقل و ارشد اولاد او بود مرحمت فرموده و آن خیال مرتفع گشته، فرمانفرما از بابت انتباه و احتیاط خدمت شهریاری منزلت را نیز من باب الحزم به خلوت خاص دیوانی خوانده، روزی چند موقوف و معتکف داشت، و میرزا محمد خان فرزند نامیش را نیز در خدمت او آوردند، بر هادی خان ولد میرزا ابراهیم کلانتر سابق هم روزی چند نام کلانتری بر نهادند، ایلخانی را محبوس و میرزا قاسم خان خلیج داماد او را که از راه یزد و طبس به خراسان رفته عریضه به حضرت نایب السلطنه برده بود و به بعضی شرارتهای دیگر نیز نسبت می دادند مکفوف البصر فرموده، و شرح واقعه به امنای دولت حضرت خاقان برنگاشت.

و اموال بسیار در این سانحه از ایلخانی و ابل بیگی به یغما و غارت رفت و بسیاری به تصرف امرای حضرت در آمد، از جمله شصت هزار (۶۰۰۰۰) تومان نقد در باغی به خارج شهر شیراز که از مستحدثات ایلخانی بوده است مدفون داشتند و بر آوردند و تصرف کردند.

و در این ایام نواب نایب‌الایاله رضاقلی میرزا فرزند اکبر نواب فرمانفرما به نظم و نسق امور گرمسیرات و بنادر در ابوشهر توقف داشت و محرر این نامه نیز در خدمتش اقامت، و چون این اخبار از شیراز در رسید، نواب معظم‌الیه شکرالله خان نوری را به نیابت خود در بندر بوشهر گذاشته راه شیراز برگرفتیم و به حضور حضرت فرمانفرما شرفیاب شدیم.

چون مرا در خدمت جناب قوام‌الملکی خلوصی بود، بدان خلوت رفتم و تحقیق حال کردم و از حقایق آگاه و در چاره این کار با موافقان همراه شدم، و پس از چندی مستلخص شد و کمال جلال حاصل کرد.

### [وقایع دیگر]

و در آن ایام که قریب زمان حرکت ما از بندر بوشهر بود بیست و چهار (۲۴) نفر از سرکردگان و معلمین با کولونل وارد عمارات بلین صاحب بالیوز دولت انگلیس شدند که به آذربایجان رفته به تعلیم سربازان و تقویت دولت ایران اشتغال دارند، و مستر لنزی<sup>۱</sup> معلم توپخانه با قدری تفنگ انگلیسی فرمایشی حضرت اعلی نیز در رسید به حضور خاقانی رفته مورد الطاف سلطانی شد.

و در روز سه‌شنبه پنجم ذیحجه خاقان صاحبقران به زیارت معصومه قم (ع) توجه فرمود و بعد از زیارت و تعمیر ابنیه و عمارات نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله<sup>۲</sup> حکمران اصفهان به حضور اعلی آمده، در رکاب مستطاب به طهران رفته به روز شنبه شانزدهم وارد شدند و در روز عید غدیر دامن دامن زر و سیم بر فقیر و غنی و سخی و لثیم برافشاند.

۱. چاپ سنگی: لنسین.

۲. چاپ سنگی: سلطان احمد میرزای سیف‌الدوله.

## نظم

گر چه در اسلام جشنهای کبیر است  
 خوبتر از هر چه جشن عید غدیر است  
 زآنکه درین عید دست عهد پیغمبر  
 بوده به دستی که دست رب قدیر است

## در ذکر جشن عروسی

سیف‌الدوله و تیرالدوله و صاحب قران میرزا و  
 معیر الممالک حسینعلی خان و سلیمان خان افشار

چون طبع مبارک پادشاهانه از سوگ فرزند ارجمند والا مقام نایب‌السُلطنه  
 بی‌نهایت منزجر شده بود و غالب اوقات قرین اسف و ندم بود، امنای دولت  
 مصلحت در آن دیدند که خاقان صاحبقران اعظم را به اسبابی خوشنود و خرم  
 نمایند. چه که طبع مبارک شاهان غم بر نتابد و ضجرت ملوک مایه ملالت اعیان  
 دولت شود و کار ملک خلل پذیرد. لهذا عقلای دربار همداستان شدند که مشغولی  
 خاطر خاقان را جشنی شگرف و طوئی بزرگ فراهم کنند.

چون نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله حکمران اصفهان را در  
 خدمت اعلی کمال تقرب و تعزز بود و مهدعلیا و سترکبری تاج‌الدوله صدف آن  
 گوهر گرانبها را در حریم سلطنت اختصاصی عظیم و هنوز از بنات مکرّمات شایسته  
 گوهری را در سلک ازدواج آن ملکزاده منسلک نکرده بودند، انجام این کار را اتفاق  
 کرده مدت یک هفته اسباب جشنی بزرگ فرو چیده، محلات و اسواق و میادین و  
 عمارات را به انواع آذین تزئین داده ارباب طرب از بلاد دور و نزدیک طلب کرده و  
 تمامت شهر را بر آراسته شبها به چراغان و آتشبازی و روزها به جشن و رودنوازی  
 گذرانیدند. و در درون و بیرون همه ساز لهو و لعب و برگ عیش و طرب مهیا گشت  
 تا به فرخی و سعادت مدت یک هفته به عیش و عشرت گذشت و حجله زفاف  
 آراسته گردید و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله و برادر کهنترش  
 نواب فرخ سیر میرزای نیرالدوله والی همدان هر یک با شاهد کام هم آغوش گردیدند

و نواب شاهزاده صاحبقران میرزا در این ضمن با همسر معینه خویش هم بالین آمد. و چون خاقان کبیر همه اعظم ایران را پدرانہ تربیت فرمودی و خانه‌زادان دولت را پروردی، مقرب الخاقان حسینعلی خان معیرالممالک خلف الصدیق دوستعلی خان بسطامی را که جوانی صدیق معقول آرام خلیق شایسته بود، به شرف مصاهرت خویش برگزیده و همشیره نواب شاهزاده محمد مهدی میرزا را به عقد مناکحت وی در آورد، و همچنین سلیمان خان افشار قاسملو را که سرکرده هزاره افشار بود به مصاهرت قرین مفاخرت داشت از دوشنبه عید غدیر خم الی یک هفته مدت این جشن تمادی یافت.

و پس از روزی چند شاهزادگان مذکور سیف الدوله و نیرالدوله به مراکز ایالت خود اصفهان و همدان بازگشتند و در اواسط شهر ذیحجه خبر گرفتاری تراکمه آق- در بند به حضرت شاهنشاه بی مانند رسید.

## در ذکر حال

### امیرزاده خسرو میرزا و

### سبب فرار او از خراسان به طهران و

### بعضی وقایع آن زمان

تبیین این مقال اینکه نواب امیرزاده خسرو میرزای خلف نایب السلطنه مغفور که به محارست و انتظام آق در بند معبر تراکمه رفته بود، شنید که جماعتی از سواران ترکمان بتاخت حوالی و حواشی بسطام رفته‌اند و با غارت و اسیر باز می‌گردند، امیرزاده راه بر ایشان بر بسته صف بر کشید از دو جانب منازعه و مدافعه در گرفت و سواران بر یکدیگر حمله ور شدند و چون تار و پود به یکدیگر آمیختند و خون ریختند، آخر الامر ظفر امیرزاده را بود و اسیر و اموال خراسان را از تراکمه گرفته بسیاری از ترکمانیه را به قتل رسانیدند و مابقی را زنده به دست آورده روانه خدمت برادر اکبر و امیرزاده والا گهر محمد میرزای والی خراسان کرد. و از آنجا شرح واقعه معروض رای امنای دولت خاقان صاحبقران شد، و خسرو میرزا مورد الطاف و اشفاق حضرت خاقانی گردید.

و هکذا نواب اسمعیل میرزا صاحب اختیار بسطام با تراکمه ساروق محاربه کرده، بر آنها که بتاخت بسطام آمده بود غلبه کرده [۱۳۳۹] رؤس منحوس کشتگان ایشان را به دربار اعلیٰ انفاذ داشت.

و چون امیرزاده خسرو میرزا به خدمت نواب والی والا شان رسید چنانکه متوقع بود از برادر اکبر التفاتی ندید، همانا به سعایت جناب قایم مقام خاطر اشرف را از وی و برادرانش غباری حاصل گشته بود بالاخره متوهم شده فرار کرد.

تفصیل این اشارت آنکه نواب جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از یک مادر در خدمت نایب السلطنه مغفور معزز و معتبر بودند و جهانگیر میرزا به ایالت خوی و ارومی اختصاص داشت و در آن ولایات به همت و جلالت نام برآورده بود و آنچه جناب امیر نظام صلاح آذربایجان را می دانست و به وی اشارت می کرد به خلاف آن رفتار نمی گزید. و فی مابین امیر نظام و قایم مقام به واسطه منصب ضدیتی نهانی می رفت.

در این اوقات که نایب السلطنه از میان رفته بود و امیرزادگان والا مقدر با قایم مقام چندان صفائی نداشتند، وی به مصلحت حال خویش در مقام ترضیع امیرزادگان اربعه برآمده در هر وقتی به مناسبت مقام از ایشان سخنی می راند و حاصل آن بود که این جوانان به خدمتگزاری نواب امیرزاده والی که فرزند اکبر نایب السلطنه است سر فرود نمی آورند و به جهت اثبات این عرض اسباب بسیار فراهم همی کرد.

و نواب جهانگیر میرزا در تاریخی مختصر که تألیف فرموده<sup>۱</sup> چنین نگاشته است که: نواب محمد میرزای والی والا ی خراسان، امیرزاده خسرو میرزا را مأمور به طهران فرمود و قایم مقام موقوف داشت و بدو گفت که: سبب موقوفی مأموریت شما عدم التفات امیرزاده والی والا نسبت به تو و برادران امی توست و سبب تفرقه کردن سپاه ابواب جمعی تو نیز همین است. لهذا او را به واهمه افکنده و روز به روز در قوت این واهمه می افزود. و وقتی مراسله به آصف الدوله نگاشته مضمون اینکه:

۱. اثر جهانگیر میرزا «تاریخ نو» نام دارد و حوادث دوره قاجار از ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ ه. ق را در بر دارد. تاریخ نو در حقیقت ذیلی است بر مآثر سلطانیه عبدالرزاق بیگ دنبلی و به سعی و اهتمام مرحوم عباس اقبال، تاریخ نو در ۱۳۲۷ منتشر شده است.



امیرزاده خسرومیرزا در مقام خلاف و نفاق است و نواب اشرف والی اراده دارند که او را گرفته محبوس دارند و به علی محمد خوئی گفته بود که در لباس خیرخواهی از مضمون این نوشته خسرومیرزا را مطلع نماید که فلان چاپار حامل این مکتوب است.

علی محمد این ماجری را به خسرومیرزا اعلام کرده حامل نوشته را نیز بدو گفته، از آن طرف به حامل نوشته سپارش کرد که به نزد خسرومیرزا رفته اظهار کن که روانه طهران و نوشته به آصف الدوله می برم، هرگاه شما نیز به کسی نامه می نگارید بدهید تا برسانم. و ضمناً به چاپار سفارش کرده بود که اگر خسرومیرزا نوشته آصف الدوله را بخواهد بی مضایقه بدو سپار. چاپار چنین کرده خسرومیرزا از دیدن نوشته مشوش شده بالکلیه مضطرب و مأیوس گردیده به فکر فرار افتاده و از اقتضای عهد شباب از تزویر پیرانه قائم مقام غافل و بی رخصت از نواب امیرزاده اکبر محمد میرزا سوار شده به یک رکضت در شبانه روزی از مشهد به نیشابور رسید. قائم مقام بعد از فرار او عرایض خود را مبرهن ساخته مخالفت خسرومیرزا و برادرانش را به ثبوت رسانیده و به امیرزاده قهرمان میرزا حاکم سبزوار حکمی صادر کرد که خسرومیرزا را از عزیمت طهران مانع شود و به ارض اقدس راجع کند. قهرمان میرزا در منزل مزینان با یکصد (۱۰۰) سوار به خسرومیرزا رسیده او را به جانب مشهد بازگردانید. و قوت و اهمه بر او غلبه کرده از میان سواران بدر رفته راه ری را برگرفته، سواران قهرمان میرزا تا منزل میامی او را تعاقب کرده بدو نرسیده بازگشتند.

و خسرومیرزا خود را به طهران رسانید و سبب آمدن او به یقین نه پیوست و او را در خانه عم اکرم نواب شاهزاده ظل السلطان به توقف امر فرمودند تا امیرزاده محمد میرزا به حضور خاقانی آمده حقیقت امر مکشوف شود. و به حسب امر خاقان صاحبقران فرمان قضا جریان به محمدخان زنگنه امیر نظام و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا صدور یافت و پس از اظهار مکرمت و مرحمت تاکید اکید در مطاوعت و متابعت ایشان با امیرزاده ذیشان والی والای خراسان محمد میرزا رفت.

## ذکر صادرات سرحد آذربایجان و خدمات امیرزاده جهانگیر میرزا

در این اوقات دیگر باره طایفهٔ اکراد جلالی به قافله‌ای که از اسلامبول به تبریز می‌آمدند دست یغما و غارت برگشاده جمعی را مقتول کردند و اموال و ائمال آنها را بردند. و نواب امیرزاده جهانگیر و محمدعلی خان ماکوئی سرتیپ افواج تبریز به اشارت امیر با احتشام محمدخان امیر نظام با سه چهار هزار کس به گو شمال طایفه جلالی رفتند. چون اماکن و مساکن آنها در سنگلاخ و مواضع صعب است مقرر شد که در سرک کوچ بر سر آنها ریخته کاری سازند.

چون امیرزاده به نیم فرسنگی ماکو رسید علی خان ماکوئی را نیز اخبار کرده با همراهان خود به اردوی والا رسد و خان بابا خان ولد محمدخان ایروانی سرتیپ را نیز با خود برده همه جا در دامن آقری داغ راه سپرده بی خبر بر سر طایفه جلالی رسیدند و گرد آنها را احاطه کردند. اکراد جلالی دست عیال خود را گرفته قصد فرار کردند، و خان بابا خان ایروانی با جمعیت ماکو و جواد خان ولد اغرلو خان قاجار گنجه‌ای و سواران او اکراد جلالی را به ضرب گلوله‌های جانسوز بر خاک افکندند و هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) گوسفند و پنج هزار (۵۰۰۰) گاو و گوساله و هفتصد (۷۰۰) اسب اخته و مادیان از آن طایفه به غنیمت گرفتند.

و چون از آنجا تا بایزید زیاده از دو فرسنگ نبود و پاشای آن بلد مدتی بود که پای زیاده از حد گلیم خود دراز کرده منع بی حسابی اهالی مُلک خود را نمی نمود، غنایم را از راه ماکو و قراقیون به منازل خود رسانیده سپاه مستعد در خدمت امیرزاده روی بدان سوی نهادند و قصد کوچانیدن طایفهٔ محمدیونس حیدرانلو کردند، چون به حوالی بایزید رسیدند، اهالی قلعه مطلع شده به کاسهای مهتاب و مشاعل پرتاب برج و باره و شهر را روشن تر از روز نموده سپاه را ملاحظه کردند و احتیاط به جای آوردند.

و امیرزاده بر سر طایفه حیدرانلو راند، محمد یونس بدر رفته سپاه دست به غارت ایل حیدرانلو برگشادند.

و در این وقت به قدر چهارصد (۴۰۰) سوار از شهر بایزید که به حمایت محمد یونس می آمدند رسیدند و در پای گردنه قازلی گول امیرزاده راه بر ایشان بر بست تا غنایم ایل حیدرانلو را به او اجق و قراکلیسیا رسیدند و امیرزاده نیز با نظام سرباز راه برگرفته به قراکلیسیا رفته، در آنجا مظفر و منصور با غنیمت نامحضور به خوی رسید، قریب بیست هزار (۲۰۰۰۰) تومان از قیمت این غنایم به سرباز نظام رسید و طایفه اکراد جلالی به قارص رفته کاروان ایران را که از اسلامبول باز می آمدند غارت کرده قریب به سیصد هزار (۳۰۰۰۰۰) تومان اموال آنها را بردند. و محمدخان امیر نظام نامه به سرعسکر نوشته مطالبه این تنخواه را [۳۴۰] کرده و به جهانگیر میرزا نیز امر شد که با سپاه به قازلی گول رفته مطالبه مال تجار نماید.

مقارن این حال خبر آمدن خسرو میرزا به طهران مسموع جهانگیر میرزا شده ابراهیم خلیل خان را با پیشکش و عریضه روانه خراسان داشت و به خسرو میرزا نگاشت که به مشهد بازگشته عذر حرکت خود را از امیرزاده والاشان محمد میرزای والی بخواهد. وقتی که او به طهران رسید ورود موکب جلالت کوکب نواب امیرزاده اعظم والی والا قریب بود و عریضه را در طهران رسانید.

### [نماینده امپراطور روسیه

### در دربار تهران]

و حضرت نیکولای باولیج امپراطور روسیه در این اوقات ارستوف نامی را با تعزیت نامه به طهران فرستاده در اواسط محرم الحرام سال یکهزار و دوست و پنجاه (۱۲۵۰ هـ / مه ۱۸۳۴ م) وارد گردید، و تشریفات لازمه او به ظهور آمد. و در ضمن مراسله در تقویت و تربیت اولاد نایب السلطنه مرحوم خاصه امیرزاده اکبر نواب محمد میرزای والی تاکیدی رفته بود، بعد از صدور جواب مراسله مراجعت گزید، و از جانب خاقان صاحبقران به احضار والی والا اشارت رفت، راه برگرفته همی آمد.

## امریضی فتحعلی شاه و غارت مال دیوان توسط بختیاری‌ها

و درین ایام مزاج مبارک پادشاه اسلام از حد اعتدال انحراف پذیرفته مرضهای مزمنه عارض وجود مبارک گردید که ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و بواسیر اعظم آنها بود، و مدت دو ماه به معالجه گذشت و طرق و معابر مسدود شد، و طایفه بختیاری بیست هزار (۲۰۰۰۰) تومان تنخواه که از اصفهان به طهران می‌آوردند در شه و قهرود نطنز به غارت بردند و بسیاری از مال‌التجاره تجار ضایع کردند و به سرقت بردند تا آخر الامر صحتی در مزاج و هاج شاهنشاه صاحبقران روی داد و در عمارت چشمه اندرون سلام عام فرمود. و پس از روزی چند به دیوان‌خانه خاصه آمده به سلام عام و نظام امور ممالک پرداختند، و اهالی ایران به شکرانهٔ بهبودی خاقان صاحبقران مبالغی خطیر به نذورات مصروف داشتند.

## ذکر ورود نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا خلف‌الصدق نایب‌السلطنه مرحوم از خراسان به حضور خاقان صاحبقران

نواب امیرزاده و الاشان محمد میرزا، نواب قهرمان میرزا را در ارض اقدس گذاشته، محمد رضا خان فراهانی را که مردی پخته و کاردان می‌دانست به وزارت وی گماشته دو فوج سرباز را در آنجا نهاده با جمعی دیگر که لازم بود روی به ری کرده در شنبه ششم شهر صفر وارد طهران گردید. به امر شاهنشاه صاحبقران، صاحبقران میرزای شاهزاده ذیشان سالار توپخانه و زنبورکخانه با چهار عراده توپ و جناب امین‌الدوله عبدالله خان مستوفی‌الممالک دیوان و ده (۱۰) نفر از مستوفیان معظم ذیشان مأمور به استقبال امیرزاده بی‌همال شدند، در قریه دولاب به رکاب بوسی امیرزاده سعادت یافتند و با هر یک عنایتی در خور فرمود و پس از ورود به حرم خاص خاقانی رفته به حضور مبارک تقبیل پای بوس یافت و چندان عطوفت و رحمت دید که قضیه پدر نامور از نظرش محو گردید و در ضمن فرمایشان

صریحاً و کنایتاً مزده فتح‌الباب دولت بر وجنات حالش مشهود آمد.

چون نواب ظل‌السلطان خصوصاً و بعضی شاهزادگان عموماً راغب نیابت سلطنت و طالب ولایت عهد حضرت خاقانی بودند و تقدیر و تدبیر شاهنشاهی موافق آمده این منصب اعلی را مخصوص امیرزاده والا داشته بودند، خاقان صاحبقران به منوچهر خان معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی فرمود که در خدمت امیرزاده اعظم به کشیکخانه دربار که محل اجماع امرای والا مقدار است رفته، در حضور شاهزاده ظل‌السلطان و سایر شاهزادگان فرمایشات خاقانی را تقریر و به همه حاضران تبلیغ کند. و او حسب الامر رفتار نموده بعد از ملاقات امیرزاده آزاده باعم اکرم معتمدالدوله زبان برگشاد که خاقان صاحبقران چنین فرموده که:

تا ولیعهد من عباس میرزا در حیات بود از شما دو برادر او نایب سلطنت و به محافظت سنور و ثغور اشتغال داشت و به مدافعه با اعدا همت می‌گماشت. و دیگری به نیابت دارالخلافه طهران حافظ وجود پادشاه زمان و حارس خزینه و دفینه خاقان بود، اکنون نایب‌السلطنه از میان رفته، آن فرزند یا برادرزاده را به جای برادر برگزیند یا خدمت خود را بدو واگذارد و به جای برادر ولیعهد باشد.

چون فرمایش خاقانی به ظل‌السلطان رسید حضور در دارخلافه را ترجیح داده معروض داشت که:

رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

عین صواب است تمکین او به جای پدر اولی و انساب است و من

به خدمت مأموره الیق و اقریم.

لهذا چنانکه منظور نظر خاقانی بود به ظهور آورد و نواب امیرزاده را در باغ دلگشای نگارستان نزول فرمود و نواب شاهزاده خوش خصال صاحبقران میرزابه میهمانداری او مأمور آمده و افواج آذربایجانی برگرد باغ مذکور خیمه زده پروانه‌وار برگرد شمع وجود امیرزاده جمع بودند و در راه او از آب و آتش پروا نمی‌کردند.

ذکر تفویض منصب جلیل ولایت عهد  
و نیابت سلطنت دولت علیه ایران از جانب  
سنی الجوانب حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار  
به فرزندزاده اعظم اکرم انجب افخم نواب محمد میرزا  
خلف نایب السلطنه مرحوم طاب ثراه و  
بعضی سپارشات و وصایای مملکانه

چون تدبیر و رأی خاقان ملک آرای کبیر مطابق تقدیر اتفاق افتاد و مرآت ضمیر  
منیر خاقانی به محاذی اشعه لمعات الهام ربانی واقع و عکس پذیر گردیده بود، در  
روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سال یکهزار و دوست و پنجاه (۱۲۵۰ هـ /  
ژوئن ۱۸۳۴ م) که چهل (۴۰) سال و کسری از مدت سلطنت خاقان کبیر گشته، مقرر  
فرمود که در باغ نگارستان مجلس طوئی ملوکانه آراسته شد و اعظم فضلا و علمای  
ایران و امجد امرا و وزرای دربار صاحبان و مناصب بزرگ در آن مجمع حاضر  
شدند، و چنانکه رسم ملوک عجم است اسباب مرضعی که از لوازم منصب جلیل  
ولایت عهد است از قبیل شمشیر و خنجر و زنار و کمر و نشان شیر و خورشید  
مجوهر به انضمام یک دست ملبوس خلعت آفتاب پیکر و فرمان قضا جریان ولایت  
عهد و نیابت سلطنت به رسالت شاهزاده صاحبقران میرزای میزبان امیرزاده  
معظم الیه بدان مجلس ارم مونس انفاذ شد، و خلعت را زیب بر و دوش خود نموده،  
فرمان مبارک را افسروا بر سر زده، طبقهای سیم و زر بر سر حضار آن محضر ریختند  
[۳۴۱] و خطبه خواندند و تهنیت راندند.

و حضرت ولیعهد جدید و نایب السلطنه سعید محمد میرزا با تمامی ارکان  
دولت ابد مدت ایران به حضور خاقان صاحبقران وجد امجد مهربان آمده از لفظ

گوهر بار مبارک مبارکباد شنید و به مراسم عبودیت و ارادت قیام کرد. دیگر روز در خلوت به حضور اعلی آمده مخزن جواهر حکمت اندرز و نصیحت ملوکانه گردید، و آنچه از چنان شاهنشاهی عاقل و دانا درخور آن خلیفه برنای توانا بود در مراتب ثلکداری و رعیت پروری و سلوک باطبقات امم و لشکرکشی با تمامی به درجه ظهور آمد.

و چون بعضی ملکزادگان بزرگ و قاجاریه سترک و وزرای امین بنا بر اغراض نفسانی و اغراض وهمانی با وجود اعمام کرام تفویض منصب خلافت را به برادرزاده خرد سال عجب می شمردند؛ و خاقان صاحبقران که جهان جهان دانش و بینش داشت و در حقیقت اکمل خواقین دوران و اعقل سلاطین زمان بود که گاه از دفاتر ملوک باستان و وقوع این گونه داستان سخنی گوشزد ارباب حضور می فرمود که مثلاً:

امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسرش جهانگیر که ولیعهد او بود با وجود تعدد و کثرت اولاد صلیبی ولایت عهد خود را به پیر محمد ولد جهانگیر تفویض کرد، و شاه عباس ماضی صفوی که فی الحقیقه از اغلب سلاطین آن سلسله اعقل و اذکی بود، بعد از محمد باقر میرزای ولیعهد خویش، ولیعهدی خود را به پسر او سام میرزای ملقب به شاه صفی و گذاشت.

علی ایّ حال تمامی اولاد خاقان معظم که زیاده از پنجاه (۵۰) کس کبیر بودند کام و ناکام دم در کشیدند و خواه و ناخواه در زاویه تسلیم درخزیدند. و چون مکنون خاطر خطیر و مذکور ضمیر منیر حضرت صاحبقران بی قرین اجتماع و موافقت اولاد نایب السلطنه مغفور بود و به انتشار و افتراق آنها رغبت نداشت و آمدن نواب خسرو میرزا از خراسان به طهران مقدمه خلاف و نفاق می نمود، اصلاح این ثقبه و تعمیر این ثلمه را امیرزاده خسرو میرزا را به حضور خوانده نشانی که منقش به تمثال بی مثال صاحبقرانی بود به دستش داده او را به همراهی نواب شاهزاده امام ویردی میرزا ایلخانی ایل قاجار و آغا بهرام قریباغی روانه منزل ولیعهد کرده تشفعی از او رفت و از جانب حضرت خاقان به عفوزلات او اشارت شد. و حضرت ولیعهد بزرگوار محمد میرزای قاجار از قصور و تقصیر خسرو

میرزا در گذشته او را قرین انواع اصطناعات و اقسام مراعات داشت و فی الحقیقه در آن سینه مبارک کینه را راه نبود.

و چون میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام صدارات عظمی بود به استدعای او میرزا محمد فرزندش به وزارت حضرت نایب السلطنه مامور گردید و مقرر شد که او در رکاب شوکت مآب مستعد سفر تبریز شود و قائم مقام روزی چند در دارالخلافة سکونت جوید تا قرار و مدار بعضی امورات داده شود، آنگاه به آذربایجان پوید. روزی خاقان صاحبقران قائم مقام را در هنگام حضور مخاطب فرموده بدو فرمود:

پدرت میرزابزرگ قائم مقام مردی نیک ذات عادل خجسته صفات بود و سالها به ارادت و صداقت به نایب السلطنه مرحوم خدمتگزاری و جان نثاری کرد و بعد از فوت او این منصب جلیل را به تو تفویض فرمودیم، و همچنین بعد از قضیه ناگزیر منصب او را به شاهزاده محمد میرزا فرزند اکبرش عنایت نمودیم، و مقصود ما تقویت و تربیت اوست، باید پس از رجوع به آذربایجان خلائق را به درب خانه او دلالت کنی و خانه خود را به مردم ننمائی، یعنی خلق او را بشناسند و بدو امیدوار باشند و از او بهراسند. و بالقطع و یقین بدان که ابداً در مشیت الهی سلطنت تو و اولاد تو نگذشته است و تا حال در هیچ تاریخی نخوانده‌ایم که از فراهانی سلطانی برخوردار باشد.

و اجمالاً بدانکه هر وقت از او برگردی و نسبت بدو به تزویر و مداهنه پردازی خدا از تو خواهد برگردید و خیر نخواهی دید.

قائم مقام از این خطاب عتاب‌انگیز سیاست‌آمیز به عجز و لابه و اظهار صداقت و ارادت و زمین بوس در آمده اظهار صدق و صفا و ارادت و وفا کرده مرخص شد.



در ذکر مرخصی نواب مستطاب  
 امیرزاده اعظم حضرت نایب السلطنة العلیة العالیة  
 محمد میرزای خلف الصدق نایب السلطنة مرحوم از  
 خدمت خاقان کبیر صاحبقران به  
 ولایت آذربایجان و  
 صادرات آن ایام

بعدها که حضرت خاقان صاحبقران در خلوات و جلوات از مراسم اندرز و نصیحت و مراتب تکریم و تقویت نواب نایب السلطنة محمد میرزا سلیل جلیل خویش دقیقه‌ای از دقایق نامرعی نگذشت او را با یک جهان فر و شکوه مرخص و روانه مستقر خلافت تبریز فرمود، در روز یکشنبه شانزدهم شهر صفر روی به سوی ولایت آذربایجان گذاشت. و قایم مقام فراهانی به جهت قرار یک کرور تتمه مصالحه روسیه که مهلت گرفته بودند و قبول کرده روزی چند بماند و او نیز در یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور رخصت انصراف یافته از قفای حضرت ولیعهد راه برگرفت.

و چون اردوی والا به میانج رسید اهالی آذربایجان شرف رکاب بوسی یافتند و نواب مستطاب امیرزاده مکرم سلطان مراد میرزا که به ایالت ولایات قراجه داغ و مضافات آن اختصاص داشت به شوق شرفیابی حضور و استقبال موکب منصور ولیعهد معظم حرکت نموده، در زمانی که منزل او جان فی المثل به منزله تن بود و او جان، سعادت حضور حصول یافت و مورد عوارف و عواطف خاصه گردید. و همچنین نواب مستطاب امیرزاده کامیاب اردشیر میرزا حکمران صاین قلعه و گروس در شهر قزوین به حضور سعادت قرین مخصوص گردید و التفات بسیار دید.

مع القصة نواب جهانگیر میرزا حاکم ارومی و خوی نیز در این منزل شرفیاب حضور شد و جناب قایم مقام نیز در منزل صومعه به اردوی والا پیوست، و چون مکرر معروض داشته بود که جهانگیر میرزا سر خدمتگزاری نخواهد داشت و طغیان خواهد گزید و حتی در تبریز هم به خدمت والا نخواهد رسید، آمدن جهانگیر میرزا مخالف رأی و قول او واقع شد به خیمه او رفته بدو گفت که:

چرا بی اذن و اطمینان از من به استقبال ولیعهد آمدی؟ و حال آنکه من نیز بدو مطمئن نیستم، زیرا که سخن مرا نمی شنود و از بابت مصلحت حال خود اظهار عدم استقلال کرد، و مذکور که حضرت ولیعهد مجدد از آغاز شباب با من مرحمتی نداشته و در ایام دوازده (۱۲) سالگی حاجی محمدخان قراگوزلو در مراغه به وزارت [۳۴۲] او مخصوص بوده و آن حضرت را با من بی التفاتی نموده، و چون به ایالت همدان رسید، میرزا محمدعلی مستوفی و برادرش میرزا حسن که هر دو عدو من بودند در خدمتش عزت و وزارت داشتند و بدگویی از من می نمودند، و چون به اردبیل و قراجه داغ حکمرانی داشت میرزا نصرالله اردبیلی صاحب اختیار درب خانه اش بود و درباره من سعایت می کرد. و در این اوقات گذشته حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین شیروانی مجالس و مؤانس او بوده اند و پیوسته زبان به بدگویی من گشاده اند و الله یارخان آصف الدوله به واسطه منصبی که من دارم با من در کمال خصومت است.

مع القصة از این مقوله اظهار تشکی کرد و نواب جهانگیر میرزا را از آمدن به حضور متوهم می خواست و جهانگیر میرزا دستخطی که از نایب السلطنه مغفور در متابعت و مطاوعت امیرزاده والا شان سابقاً بدو نگاشته بود، به جناب قایم مقام بنمود. و وی سکوت کرده، پس از ساعتی برفت ولی در خاطر امیرزاده جهانگیر از این سخنان دغدغه روی کرد.

الحاصل در منزل دیگر امیرزادگان معظم بهرام میرزا و فریدون میرزا و محمد خان امیر نظام و وزیر مختار دولت روس سعادت دستبوس یافتند. و در همه منازل اعظام و اعیان و ارکان دسته به دسته و فوج به فوج همی آمدند و اردوی والا از چمن اوجان بدو کوچ به تبریز رفته به سبب رعایت ساعت ورود در باغمیشه در خانه حاجی صادق کدخدا نزول فرمود، و اردو در صحرای پشت باغ شمال اتراق گزید.

از قراری که نواب جهانگیر میرزا در مجموعه تاریخ گونه خود نگاشته: جناب قایم مقام به خدمت حضرت ولیعهد معروض داشته که: بی احضار آمدن جهانگیر